

چرا خداشناسی بدون شناخت انسان از خود امکان پذیر نیست؟

انسان شناسی مقدمه خداشناسی است

گاهی مقدمه‌ها به اندازه خود موضوعات مهم هستند، و ندانستن آنها فهم اصل موضوع را تقریباً غیرممکن می‌کند. انسان به عنوان محور خلقت، مقدمه بسیاری از رسیدن‌ها، مانند دست‌یابی به علوم گوناگون و حتی رسیدن به خداست. مقدمه‌ها گاهی دریچه‌ای رو به موضوع می‌گشایند و گاهی پیش‌نیاز و پایه‌ای برای فهم موضوعند. مثلاً وقتی کسی اصلاً نمی‌داند اتومبیل چیست، نمی‌توان انتظار داشت که درباره راهکارهای بهبود عملکرد آن توضیح دهد. یا فردی که سر رشته‌ای از رنگ‌ها ندارد، قاعدتاً نمی‌تواند یک نقاشی را تحلیل کند. فهم انسان و ویژگی‌های او نیز مقدمه بسیاری از شناخت‌های دیگر است؛ شناخت‌هایی که بدون در نظر گرفتن انسان، ناقص و بی‌نتیجه خواهند ماند.

شباهت انسان با خدا

در مقاله انسان شناسی به منزله خداشناسی متوجه شدیم که اگر بتوانیم خود را درست شناخته و متوجه وجود نامحدود و بی‌نهایت خود شویم، در واقع خدا را هم شناخته‌ایم. زیرا بین ساختار وجودی انسان و خداوند شباهت و سنخیت بسیاری وجود دارد. و این سنخیت به حدی زیاد است که شناخت نفس، معادل با شناخت خداوند قرار می‌گیرد.^۱ به عبارت دیگر ما شمه کوچکی از اسماء و صفات خدا هستیم و به میزان نزدیکی با او، این اسماء و صفات در ما نیز ظهور و بروز پیدا می‌کنند. اکنون می‌خواهیم این ادعا را فراتر برده و بگوییم که انسان شناسی نه تنها به منزله خداشناسی است، بلکه مقدمه آن نیز به شمار می‌رود. یعنی ما پیش از آنکه خدا را بشناسیم، به شناخت خود به عنوان یک انسان نیازمندیم.

حضرت علی (علیه‌السلام): من عرف نفسه فقد عرف ربه، بحارالانوار ج ۲، صفحه ۳۲. ۱.

تصویراتی برگرفته از احوالات ما

اجازه بدهید برای روشن‌تر شدن مطلب از مثالی کمک بگیریم. احتمالاً تا به حال برای شما هم پیش آمده که صورتان از یک مکان یا فردی، با خود واقعی آنها تفاوت داشته باشد. در واقع تصور ما محصول حدس و گمان، تجربیات قبلی، شنیده‌ها و یا افکار ماست. به همین علت هم این تصور، به دید هر فرد نسبت به زندگی، برداشت او از خودش و در کل، به سبکی زندگی که برای خود در پیش گرفته، بستگی دارد. مثلاً اگر آدم منضبطی است، احتمالاً پیش از ملاقات با کسی، تصور فردی با ظاهری رسمی و مرتب را در ذهن خود می‌پروراند و اگر هم فردی آسان‌گیر و خاکبست، احتمالاً در ذهن خود از طرف مقابل نیز چنین تصویری خواهد داشت. همه این صحبت‌ها را کردیم که بگوییم، اگر ما خودحقیقی‌مان را نشناخته و در مورد ارتباطمان با خدا درک درستی نداشته باشیم، برداشتمان از خدا بر اساس آنچه در ذهن ماست شکل می‌گیرد، نه خدای واقعی. اگر تاکنون زندگی بر وفق مرادمان بوده، به احتمال زیاد خدای مهربانی برای خود داریم؛ اما اگر زندگی روی خوش خود را هنوز به ما نشان نداده، احتمالاً خدای موجود در ذهنمان خدایی غیرعادل و نامهربان است. در چنین وضعیتی، خدا موجودی نامحدود و با کمالات مطلق و بی‌نهایت نیست، بلکه موجودیست که با احوالات روزمره ما تغییر می‌کند.

خدای خیالی من

وقتی ما خودمان را نمی‌شناسیم، از قابلیت‌های خود به عنوان یک انسان بی‌خبریم. زندگی خود را محدود به لحظه تولد تا مرگ می‌دانیم. نیازهای خود را به عنوان یک انسان نشناخته و در نتیجه در صدد رفع آنها نیز بر نمی‌آییم. مانند کسی که نمی‌داند یکی از نیازهای کودک، رفع گرسنگی و تشنگی است، در نتیجه به او آب و غذا نداده و کودک را تا حد ضعف و حتی مرگ پیش می‌برد. انسانی هم که به نیازهای اصلی و اساسی خود آگاه نیست، به خود قیمتی زمینی می‌دهد. با بی‌توجهی نسبت به نیازهای من حقیقی خود، خود را در حد گیاه و جماد و حیوان تعریف کرده و خواسته‌ها و آرزوهایش را نیز تا همین حد پایین می‌آورد. از آنجا که تفاوت بین خود و ناخود وجودش را نمی‌داند، در مسیر مواجهه با امتحان‌ها و ابتلائات، دچار سرخوردگی و تعارض می‌شود. و با همه این تفاسیر، می‌خواهد راجع به خالق خود اظهار نظر کند. بدیهی‌ست چنین فردی نه تنها خدا را حامی خود ندانسته، بلکه مسبب تمامی ناکامی‌ها، از دست دادن‌ها و محدودیت‌های خود می‌داند. تصور

او از خدا، تصویری خیالی، محدود و به دور از واقعیت خواهد بود. زیرا خدا را با شناخت ناقص و محدودی که از وجود خود داشته، قضاوت کرده است.

قضاوتی از روی عدم شناخت

فردی که نسبت به قابلیت‌های وسیله‌ای یا کارکرد آن آشنایی ندارد، قاعدتاً نمی‌تواند نسبت به ویژگی‌های سازنده آن اظهار نظر کند. این مسئله در مورد انسان هم صدق می‌کند. ما هم اگر انسان را به درستی و با تمام ویژگی‌هایش درک نکرده باشیم، خالق و سازنده‌اش را آن‌طور که شایسته شناخت اوست، نخواهیم شناخت. یا به خداشناسی دست می‌یابیم که کاملاً بیهوده و بی‌معنیست و ما را به جایی نخواهد رساند؛ یا خدایی را خواهیم شناخت که وجود خارجی ندارد. خدایبست که تنها در ذهن ما وجود دارد و آن را بر اساس نوع نگاهمان به دنیا ساخته‌ایم. در هر دو حالت، ما به شناخت واقعی خدا نرسیده و نهایتاً هم به شادی و آرامش حقیقی دست پیدا نمی‌کنیم.

ما در این مقاله به بررسی اهمیت فهم انسان به عنوان مقدمه‌ای برای خداشناسی پرداختیم. گفتیم که بین ساختار وجودی انسان و خداوند، تشابه و سنخیت وجود دارد و اگر نسبت به انسان، ویژگی‌ها و نیازهایش اشرافی نداشته باشیم، خداشناسی ما بیهوده و یا بر اساس تصورات ذهنی خودمان خواهد بود. در نتیجه برای ما دستاوردی نیز نخواهد داشت.

اگر مایلید راجع به اهمیت شناخت انسان بیشتر بدانید، مقاله‌ی چرا باید خود را به عنوان یک انسان معنا کنیم؟ در این زمینه به شما کمک خواهد کرد.

در پایان خوشحال می‌شویم اگر نظر خود را راجع به این مقاله با ما در میان بگذارید.